



تمایز و تفاوت فرهنگی

دکتر حکمت‌الله ملاصالحی

تصور می‌کنم برای آنکه روشن شود چه اندازه خلط و آشفتگی در اندیشه و زبان ما نفوذ و رسوخ کرده است، ضرورت دارد نخست بحث را بر محور دو اصطلاحی که به تکرار در پرسشهای طرح شده آمده، متمرکز کنیم.

اصطلاح "کولتور یا کالچر" (culture) و "سیویلایزاسیون یا سیویلیزیشن" (Civilization) و صدها اصطلاح دیگر از این سنخ، هر چند در سیر اندیشه و بیان باختر زمینی، زمینه‌ها و ریشه‌های بس کهن دارند، لکن با مفهوم و معنای معاصر، جدید الوضع و ورودند. برای عقل و اندیشه غربی که بر کوهی از اطلاعات و دانستنیها بر انبوه تحلیلها و نظریه‌ها و تعریفهای نو به نو طرح و پیشنهاد شده از معنای "تاریخ" و "فرهنگ" و "تمدن" تکیه زده است، اصطلاحاتی از این سنخ، دیگر مفاهیمی چندان گنگ و نامشخص نیستند.

شناختها و دانش‌های معاصر برای هر کدام از این مفاهیم، توصیف‌ها و تعریفها و معانی معینی یافته‌اند. اینکه توصیفها و تعریفها و نظرات ارائه شده، چه اندازه استوارند و یا لغزان، بحث دیگری است، لکن نسبت و نگاه و تصویر و تصور باختر زمینی معاصر از آدمی و تاریخ، از معنا و مفهوم "فرهنگ" و "تمدن" - رحمانی یا شیطانی، اخروی یا دنیوی، آسمانی یا زمینی، استوار یا ناستوار، رهایی‌بخش یا تباہی‌زا - مشخص است و معین؛ و هیچ پروا و پرهیزی در تقلیل امر قدسی به دنیوی، "ماوراء تاریخ" به تاریخ، همه تاریخ آدمی و شئون و مراتب "فرهنگ" و میراثش به ابزار شناخت، نداشته است. اکنون قلمرو همه تاریخ آدمی، از مرزهای تاریخ طبیعی گرفته تا ابتدایی‌ترین جوامع، قوم و قبیله زمانه ما، عرصه شکار و میدان کندوکاو و مشاهدات دانشهای اوست. تنها در میدان پژوهشها و کشف و نیش‌های باستان‌شناسی، اکنون دهها شیوه و نظریه و رهبرد جدید، از پدیدار شناسی و تکاملی و مارکسیستی و محیط زیستی و ساختاری و فرایندی و تاویلی گرفته تا روشها و الگوهای فرعی بسیار دیگر، "فرهنگها" و "تمدنهای" آدمی

ما اکنون وارد قلمرویی از تاریخ شده‌ایم که اقتضای آهنگ و "فرهنگ" زمانه، ذهن و اندیشه ما را بسوی پرسشهایی رانده که تصور می‌کنیم گریزی از طرحشان نیست. در وضعیت کنونی به دشواری می‌شود جامعه و "فرهنگی" را یافت که به تکاپوی تجدید و تعیین مرزها و قلمروهای تمایز تاریخ و میراث و "فرهنگ" خویش از دیگری برنخاسته باشد. دیگر حتی منزوی‌ترین و ابتدایی‌ترین قوم و قبیله زمانه ما، ضرورت جستجوی هویت و میراث از کف رفته و کشف و نیش و باز یافتن و ساختن مرزهای تمایز سنت و میراث و تاریخ خود را از دیگری احساس کرده است. واقعیت این است که در هیچ عصری با شدت و شتاب و به وسعت و مقیاس دوره جدید، حد و حریمهای تمایز بین تاریخ و "فرهنگ" و میراث ملتها، در عرصه هجوم بی‌مهمیز و امان "عقل و اندیشه" و دانش و فن باختر زمینی، بی‌رنگ و آشفته و بران نشده است. باده نوحرد معاصر، سنت و میراث جامهای کهن اقوام و جوامع بسیاری را شکسته است. دیگر کسی در جستجوی باده کهن از کف رفته نیست. همه در تکاپوی وصل و پیوند جامهای شکسته‌اند. "دیگری" می‌داند دست به چه ماجرای هول‌انگیزی زده است که بقرار و پرشتاب می‌کوشد از ورطه‌های گذرناپذیر آن بگریزد. مترتب بر پرسشها و مسئله‌های او، نسبت و نگاه و موضع و مقامی است که در دوره جدید، در مواجهه با علم و آدم و تاریخش، گزیده و اتخاذ کرده است. با کمی درنگ و درایت می‌شود اندیشید و نگرست که در آنسوی چشم‌اندازهای جدید او از آدمی و گذشته‌اش، چه طرز تفکر و تلقی و فلسفه و معنایی از افق عقیده و اندیشه‌اش سر برآورده است. ملتها و جوامعی که شتابان با چنین دوره‌ای هم‌مصر شده‌اند، همواره کوشیده‌اند به تقلید از دیگری راههای طی شده‌اش را باز پیمایند. ضرورت و اقتضای آهنگ زمانه، ذهن و اندیشه آنها را به طرح پرسشها و مسئله‌هایی برانگیخته است که مترتب بر آنها هیچ عقیده و اندیشه استواری مطرح نیست.

را لایه به لایه جراحی کرده و با گردآوری انبوه یافته‌ها و داده‌ها و تکیه بر کثرت اطلاعات و دانستنیهای حاصله، توصیفها و تعریفهای بسیاری را در اختیار ذهن و اندیشه بشر معاصر نهاده است؛ تا آنجا که تصور می‌کنیم دیگر گشودن زمینه‌ها و مجراهای چشم‌اندازی بیرون از تصویر و تصویری که عقل و اندیشه غربی در آینه ضمیر ما به تماشا نهاده است ممکن نیست.

و شگفت‌آور اینکه اگر تکیه بر کوه اطلاعات و انبوه تعاریف نو به نو از تاریخ آدمی و میراثش زده‌ایم، در هیچ دوره‌ای از عهد باستان به این سوی، اصطلاحاتی همانند "تاریخ"، "فرهنگ"، "سنت" و "تمدن"، مفهوم و معنایی تقلیل یافته‌تر از زمانه ما نداشته‌اند؛ و این واقعیتی است که در هیچ عصری نمونه آن را سراغ نداشته‌ایم.

در عرصه شناختها و دانشهای معاصر، "کولتور" (culture) دیگر خصیصه و خصلت حیات آدمی تلقی نمی‌شود و قلمروهای دیگری را نیز بیرون از قلمرو هستی و حیات و تاریخ آدمی شامل می‌گردد. اصطلاح "تاریخ" و "جامعه" نیز به شدت معنای تقلیل یافته‌تر از گذشته یافته‌اند. تقسیم و تجزیه تاریخ و "فرهنگ" و "جامعه" و "تمدن" بین دانشهای مختلف و در چارچوب داده‌ها، توصیف و تعریف و تبیین آنها به اقتضای یافته‌ها و داده‌های علمی، اشتقاق صدها اصطلاح دیگر از آنها، (همانند "خرده فرهنگ" یا "کلان فرهنگ"، "فرهنگ ابتدایی"، "سنتی"، "مدرن" و...) به ظاهر گسترده‌تر شدن دیدگاههای بشر معاصر را در نسبت با گذشته عیان می‌دارد؛ لکن واقعیت این است که رگ و پیوند پیکر یکپارچه و منسجم جهانی را عقل و اندیشه بیقرار غربی از هم گسسته است و تصور نمی‌شود که بتوان آسان، بدان جان و حیات دوباره بخشید.

دانشهای معاصر درباره اصطلاح "سیویلیزیشن" (Civilization) و وجوه و تمایز و تفاوت آن با کولتور (culture) نیز تاکنون، تعاریف بسیار ارائه داده‌اند.

در قلمرو مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسی، بر مدار همین دو اصطلاح، دهه‌هاست که بحث و جدال همچنان با شتاب و التهاب ادامه دارد. از گوردون چایلد (۱۹۵۰) به اینسو، همواره کوشیده‌اند خصلتهای جدیدی که جامعه و "فرهنگ" آدمی در دوره‌هایی خاص از تاریخش به خود گرفته و پیشتر وجود نداشته را "تمدن" نام نهند؛ (فی‌المثال پیدایش شهر و شهروندی، جمعیت‌های افزایش یافته با تعدادی خاص یعنی بیش از پنج هزار نفر، ابداع خط، استقرار حکومت و دولت و ارتش و تخصصها و اقتضای اجتماعی منسجم و...) برخی نیز همانند هنری فرانکفورت (۱۹۵۱)، کالین رینفرپو (۱۹۷۲) و... "تمدن" را صورت و سبک (Form and Style) پیچیده‌تری از همان "فرهنگ" دانسته‌اند. واقعیت

این است که در عرصه هجوم یافته‌های نو به نو و طوفان اطلاعات، جایی که بشود در آن مقام کرد و تکیه بر تعریفی که بتوان از روزنه و مجرای آن نقطه‌ای را نگریست، دور از انتظار می‌نماید.

تصور نمی‌کنید هنگامی که دیگری، هر اندازه پرتالهاب و پرشتابتر در جستجوی تعریف و فلسفه و معنای تازه‌تری از میراث آدمی، از تاریخ و فرهنگش برآمده است، عمیقتر آن را تقلیل داده و خود را ناکام‌تر یافته است؟ برای ما که در حاشیه عقل و اندیشه او قرار گرفته‌ایم، کسندن و گسستن مفاهیم محوری، همانند "فرهنگ"، "سنت" و "تاریخ" از قرارگاههای اصلیشان و تهی کردن جامشان از باده معنای حقیقی آنها و پوشاندن جامه معانی متورم و متعارض و نو به نو و معاصر بر قامتشان، ذهن و اندیشه ما را بسوی بحران مفاهیم، خلط مباحث و پریشانی زبانی خواهد راند.

آیا هرگز از خود پرسیده‌ایم، هنگامیکه می‌گوییم فرهنگ و تمدن، آنها را به چه معنایی گرفته‌ایم؟ و طرز تلقی و تعریف ما از آنها، از افق کدام عقیده و اندیشه بر می‌خیزد؟

آیا می‌شود روح آدمی را نطفه‌ای الهی دانست و فرهنگ و میراثش را آسمانی مشاهده نمود، اما در نهایت او را زمینی به شمار آورد؟

اینکه در ارض هبوطیم، واقعیتش را انکار نمی‌کنیم و به صلاحمان نیز نخواهد بود که دیده از واقعیتها و وضع موجود جهان فرو بندیم و شیت به همه اندوخته‌ها و آموخته‌های معاصر کنیم، لکن کورانه گام نهادن در راهی که دیگری چهار سده است پرشتاب و بی‌قرار و جسورانه پیموده و به مقصد نرسیده نیز به سود و صلاح ما نخواهد بود. مفاهیمی که تجلی‌گاههای عقیده و ایمان و عقل و اندیشه اسلام و مسلمانی ما بوده‌اند و هر یک شأن و مقام و مرتبه و معنای خاصی در سیر تفکر و تذکر و تعقل ما یافته‌اند، هنگامی می‌توانند تمایز مرزها و حریم‌های خود را از دیگری باز نموده و عیان کنند که از همان قرارگاههای اصیل و حقیقی‌شان برآینه ضمیر ما تابیده و فضای اندیشه ما را روشنی بخشیده و در عقیده و ایمان و عقل و اندیشه ما با زبان و بیانی نو به ظهور آیند.

هنگامی که ما خود حد و حریم تمایز را شکسته و مفهوم آدمی و تاریخ و فرهنگ و تمدن خویش را با معنایی که دیگری به ما تحمیل و القا کرده، پذیرفته‌ایم، غافل از مرتبه و معنایی هستیم که عقیده و ایمان و حیوانی ما به آن داده است، دیگر چه نیازی به تحدید و تعیین مرزهای تمایز فرهنگ اسلام و مسلمانی ما با دیگری؟!.

واقعیت این است که ما امروز با عقل و اندیشه و زبان بیگانه می‌کوشیم قلمروهای تمایز "کلام" و عقیده و اندیشه و زبان خویش را تعیین و تبیین کرده و حریم

خودی را از دیگری باز شناسیم. چرا این واقعیت اسفبار را که امروز عقل و اندیشه و زبان دیگری بر تاریخ و فرهنگ و میراث همه اقوام و ملت‌های جهان سایه افکنده، نادیده گرفته‌ایم؟ چرا این حقیقت مسلم را که نخستین و استوارترین شرط و قرارگاه تمایز ما با دیگری - هر که می‌خواهد باشد - فروغ عقیده و ایمان خاموش و زبان از یاد رفته خود ماست، نمی‌خواهیم بپذیریم؟ ما بر چه "کلام"، سنت و میراثی تکیه زده‌ایم که فضا و نما و سیمای همه مراتب و شئون فرهنگ و تمدن و قلمروهای تاریخ ما را صبغه و معنایی بخشیده است که تمایز آن را از قلمرو فرهنگها و تمدنهای دیگر احساس کرده و باز می‌شناسیم؟

تصور نمی‌کنید تا هنگامیکه خلط، سفسطه، آشفتگی، تعارض و بحران بر اندیشه و زبان ما سایه افکنده است و غافل از "کلام" و زبان حقیقی خویش هستیم، نمی‌شود انتظار داشت از پرسشهایی که طرح می‌کنیم به پاسخهای مطلوب و منطقی دست یابیم.

می‌شود با رجوع به کوه اطلاعات و انبوه دانستیها که شناختها و دانشهای معاصر در کف ذهن و اندیشه ما نهاده‌اند، بسیاری از مظاهر و ظواهر دو فرهنگ و تمدن و ملت و دوره را کنار هم نهاد و به عبار مقایسه محک زد، که البته این نیز شرط شناخت کافی از دیگری را می‌طلبد. لکن استوارترین قرارگاهها و مرزهای تمایز دو ملت و فرهنگ و تمدن و دوره و قلمروهای تاریخ دو امت، خاستگاه عقیدتی اوست. قرارگاه، کلامی است که عقیده و ایمان و عقل و اندیشه‌اش از آن جان گرفته و به حرکت و ظهور آمده است: وحی و حیاتیّت، به معنای حقیقی قرآنی آن، سر میثاق ازل، مدعویت و خلافت الهی آدمی، ظهور به رمزالسما الحسنای الهی، مکاشفه هیوط از مقام عصمت و گناه آگاهی، مکاشفه ولایت و انتظار قدسی، حضور و حیات در زمان قدسی و ربوبی از "میثاق تا معاد"، مکاشفه معنای بدایت و نهایت و مقصد و مراد تاریخ در مشیت و اسرار الهی در فروغ هدایت کلمه‌الله همه قرارگاههای استوار تمایز ما با دیگری بوده و بر همه قلمروهای تاریخ و شئون و مراتب فرهنگ و حیاتی ما از هنر و هنرمندی و عرفان و عارفی و حکمت و کلام گرفته تا شیوه ادب نشستن و برخاستن و اشارت نگاه و بشارت کلام اسلام و مسلمانی ما چنان تاثیر و نفوذ نهاده و معنا و صورت ربانی و حیاتی بخشیده‌اند که تقلیلشان به تاریخ دانستیها و پرسشها به شیوه و معنای معاصر، آن اندازه که امروز برایمان آسان می‌نماید، در گذشته چنین نبوده است. چنانکه حافظ می‌گوید:

حافظ اسرار الهی کسی نمی‌داند خموش

از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد
دعوت و بشارت مکرر قرآن به آدمی در توجه و تفکر

به گذشته‌اش و تصویری که وحی از عیان و نهان شدن و اعتلا و انحطاط امتهای در آینه ضمیر ما به تماشا می‌نهد، یک دعوت باستان شناسانه به معنای معاصر آن نیست. تاریخ و گذشته آدمی را باستان شناسانه نیز می‌شود شناخت، لکن مکاشفه و حیاتی تاریخ، دعوت به انس و حضور معنوی و شهود و مشاهده باطن از تقدیر دردمندانه آدمی در ارض هیوط در نسبت با مشیت الهی و تاثیر و دخالت عمیقی که سر حقیقت چنین مشیتی در حرکات و سکنات آدمی و رگ و پیوند رویدادهای تاریخ داشته، می‌باشد. چنین چشم‌اندازی دیگر برای عمل و اندیشه باخت‌زمینی افسانه‌ای بیش نیست. متأسفانه ما نیز اکنون نه با آن نسبت و نگاه و حیاتی به آدمی و تاریخ و فرهنگش التفاتی داریم و نه آنکه واقف از دیدگاههایی که دانش و دانستیهای معاصر ارائه می‌دهند، هستیم.

خلاصه سخن آنکه، در حریم گورستانها مرزهای تمایز فرهنگ خویش را از دیگری نجوئیم. اینکه اثر و نشان تکه‌ای از کفنی نیز می‌تواند مرز تمایز فرهنگ ما از دیگری قرار گیرد، واقعیتی است، لکن هنگامیکه مسبوق و مترتب بر آن عقیده و اندیشه‌ای بوده باشد.

در عرصه رویارویی بی‌امان و سنگر به سنگر با دیگری، از قرارگاه استوار عقیده و ایمان اسلام و مسلمانی و شکافتن و گذشتن موج به موج از ورطه‌های توفان نااهلان تمدن معاصر، امیدوارانه‌تر می‌توان مرزهای تمایز فرهنگ خودی را از دیگری آشکار نمود. هر زمان و هر جا توفیق تسلیم دیگری را به حقانیت "کلام" و عقیده و ایمان خویش یافتیم، آنجا قلمرو فرهنگ و تمدن ما می‌تواند قرار گیرد. هر کجا تیر ایمان ما فرود آمد، آنجا مرز و موطن عقیده و فرهنگ ماست. با پر کردن فضای تهی فقر فرهنگ حال از فخر دانستیها و اطلاعات گذشته خیلی نمی‌شود امید توفیق شناخت حریم خودی را از دیگری داشت، خاصه در زمانه‌ای که عقل و اندیشه و دانستیها، ذهن و ضمیر بشر معاصر را به سویی رانده است که تصور می‌کنیم، می‌اندیشیم که نباشیم و می‌دانیم که نفهمیم! تعارض و شکافی که همچنان ژرف و گسترده‌تر می‌گردد.